



ماجرای خانه «آخوند خراسانی» که 4 خانوار در آن زندگی می‌کردند

سه فرزند و سه عروس آخوند خراسانی در خانه بسیار کوچک او زندگی می‌کردند. روزی یکی از فرزندان از کوچکی جا شکایت کرد اما ملا در پاسخ گفت: بابا! اگر منزل‌های این شهر میان مستحقانش قسمت شود، به ما بیش از این نمی‌رسد.

سه فرزند و سه عروس آخوند خراسانی در خانه بسیار کوچک او زندگی می‌کردند. روزی یکی از فرزندان از کوچکی جا شکایت کرد اما ملا در پاسخ گفت: بابا! اگر منزل‌های این شهر میان مستحقانش قسمت شود، به ما بیش از این نمی‌رسد.

به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه فارس، مروری بر سیره رهبران الهی و عالمان مکتب اسلام، در تمام عرصه‌های مادی و معنوی، درهای گرانمایی از علم و معرفت را به روی طالبان و مشتاقان می‌گشاید و هر فردی به فراخور توان خویش از این سفره معنوی بهره می‌برد.

دقت و احتیاط در مصرف بیت‌المال از جمله موضوعاتی است که جایگاه ویژه‌ای در سیره نظری و عملی رهبران الهی و پیروانش دارد تا آنجا که امام علی(ع) نامه‌ای به کارگزارانش می‌نویسد: ««ادقوا اقلامکم وقاربوا بین سطورکم واحذفوا عنی فضولکم واقصدوا قصد المعانی وایاکم والاكثر فان اموال المسلمین لاتحمل الاضرار»؛ ««قلم‌هایتان را تیز کنید و سطرهایتان را نزدیک هم بنویسید، از زیاده نویسی بپرهیزید، منظورتان را کوتاه‌تر بیان کنید، مبادا زیاده نویسی و پر حرفی نکنید؛ زیرا اموال مسلمانان زیبایی را بر نمی‌تابد!».

باید توجه داشت که علمای بزرگ اسلام در موارد بسیار از بیت‌المال استفاده نمی‌کردند و در صورت لزوم با احتیاط کامل آن را به مصرف می‌رساندند.

در ادامه به سیره آیت‌الله ملا محمدکاظم خراسانی مشهور به ««آخوند خراسانی» در خصوص بیت‌المال اشاره می‌شود.

آیت‌الله ملا محمد کاظمی خراسانی، فقیه فرزانه، رهبر انقلاب مشروطه و نویسنده ««کفایةالاصول» و یکی از بزرگترین اساتید حوزه علمیه نجف بود که شاگردان بسیاری مانند آیات عظام حائری، نایینی، آقا ضیا عراقی، سید ابوالحسن اصفهانی بروجردی و شاهرودی به جامعه اسلامی تحویل داد.

آخوند خراسانی با اینکه موقعیتی والا داشت، در کمال زهد و ساده زیستی به سر برد، در روزگاری که سه فرزند و سه عروسش در خانه‌ای بسیار کوچک و هر کدام در یک اتاق زندگی می‌کردند، روزی فرزند بزرگش مهدی نزد پدر آمد و از تنگی جا شکایت کرد، آخوند به سخنانش گوش فرا داد و سپس فرمود: ««بابا! اگر قرار باشد، منزل‌های این شهر در میان مستحقانش قسمت کنند، به ما بیش از این نمی‌رسد».

در شرح حال آخوند خراسانی آورده شده است که هر وقت بازاریان پارچه‌های ابریشمی و گران بها به نجف می‌آوردند و فرزندان آخوند، دل‌شان می‌خواست از آن لباس بیوشند، از پدر پول خرید می‌خواستند، آخوند می‌گفت: ««من پول چه کسی را به شما بدهم که بروید و لباس‌های ابریشمی را بیوشید».

آن روز آخوند خراسانی تنها پیراهنش را شسته، منتظر بود تا خشک شود، وقت درس فرا رسید، اما پیراهن هنوز خشک نشده بود، وقت درس فرا رسید، برای اینکه از درس استاد -شیخ مرتضی انصاری- محروم نشود، قبایش را تن کرد، مچ‌های آستین را بست و در حالی که عبا را به دور خود پیچیده بود، وارد مجلس درس شیخ شده و در گوشه‌ای نشست و به سخنان استاد گوش فرا داد.

پس از خاتمه درس به سرعت به سوی خانه شتافت تا کسی متوجه موضوع نشود، ظهر آن روز کسی درب حجره را کوفت، وقتی محمد کاظم در را باز کرد، شیخ مرتضی را دم در یافت، استاد سلام کرد و بقچه‌ای از زیر عبای خود بیرون آورده، به دست او داد و با لحنی سرشار از محبت، گفت: ««از اینکه در این وقت مزاحم شده‌ام، معذرت می‌خواهم، من می‌توانستم پیراهن نو تهیه کنم، اما دلم می‌خواهد، پیراهن خود را به شما بدهم و امیدوارم با قبول آن مرا خوشحال کنید».

شیخ آن‌گاه به سرعت از حجره شاگرد خود دور شد، به طوری که محمد کاظم نتوانست از لطف استاد سپاسگذاری کند، وقتی بقچه را گشود، دید که دو دست از پیراهن‌های خود را برای او آورده است.